

انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران

حوزه‌ی محیط زندگی‌شان متمرکز شده بود. در این فصل، توجه‌ام را بر حوزه‌ی محیط کار معطوف می‌کنم. در این جا نشان می‌دهم، که چگونه همین مردم عادی بیکار شده از کار، با استفاده از موقعیت انقلابی آن زمان، به عمل جمعی مبادرت کردند تا برای خود کار و امکان امرار معاش فراهم کنند. اینان زمینه‌ی تولد جنبش بیکاران در ایران پس از انقلاب را به وجود آوردند. افراد بیکار، یک گروه نامتجانس بودند. در حالی که کارگران کارخانه‌ها و فارغ التحصیلان دبیرستان‌ها نقش اول را در جنبش بازی می‌کردند، در یک شرایط فوق‌العاده، منافع مختلف و نارضایتی‌ها، بسیاری از تهری‌ها، کارگران فصلی و مهاجران روستایی را در یک سیاست خیابانی جمعی و آشکار گرد هم آورد.

در کشورهای در حال توسعه، به رغم وجود بیکاری پنهان و آشکار، به ندرت با جنبش بیکاران به معنای مبارزه برای به دست آوردن اشتغال و حفظ آن روبرو می‌شویم. خانواده، خویشاوندان، روابط بین نان خور و سرپرست و به ویژه بخش غیر رسمی اقتصاد، مکانیسم‌های لازم را جهت حمایت و گذران زندگی فراهم می‌کرد. به علاوه، نبود یک سازمان دهی مانع از یک جنبش اعتراضی و دوام آن در کشورهای در حال توسعه می‌شد. (۵) در این فصل، این نکته را مورد بحث قرار خواهم داد که آن چه که جنبش بیکاران ایران را برجسته می‌کرد، هم زمان شدن منابع شکل‌گیری جنبش و فرصت‌های سیاسی‌یی بود که بستر حرکت بیکاران را به وجود می‌آورد. این منابع شامل انبوه زیاد و ناگهانی بیکاران بود، که بلافاصله بعد از انقلاب به وجود آمد و در کنارش تکوین یک ایدئولوژی انقلابی در میان از کار بیکارشدگان. کاهش یک باره و هم زمان استاندارد زندگی و سرکوب انتظارات، نوعی احساس تجاوز اخلاقی در میان این مردم به وجود آورده بود و جنبش، نوعی تداوم گسترده‌تر مبارزه‌ی انقلابی تلقی می‌شد. انتظارات تهری‌ها و بیکاران به طور خود به خود اوج می‌گرفت. به علاوه، رقابت شدید بین روحانیون حاکم و مخالفان چپ‌گرا برای کسب حمایت تهری‌ها، توقعات و انتظارات را بالا برد. این بُعد ایدئولوژیکی همانند موتور برای بدنه‌ی توده‌ای بیکاران عمل می‌کرد، بیکارانی که هم از آزادی سیاسی نسبی موجود بهره می‌بردند و هم از مهارت‌های‌شان درسیج و سازمان دهی در طی انقلاب استفاده می‌کردند.

هجوم

حدود سه ماه قبل از پیروزی انقلاب، بیش از سیزده هزار کارگر فصلی یا قراردادی در شهر بندری و نفت خیز جنوب کشور - یعنی آبادان - از کار بیکار شدند، یعنی وقتی کمپانی‌های‌شان از ادامه‌ی

پیروزی انقلاب ۵۷ به یک افزایش بی سابقه و ناگهانی سطح بیکاری در شهرهای ایران منجر شد. (۱) هزاران کمپانی، شرکت و کارخانه به طور موقت کار خود را متوقف کردند و صاحبان و مدیران ایرانی و خارجی این شرکت‌ها، ماه‌ها قبل از قیام بیست و یکم و بیست و دوم بهمن ۵۷ کشور را ترک کردند و آن‌ها که در کشور ماندند، عملیات اقتصادی عمده‌ی‌شان را در میان هرج و مرج حاکم بر کشور متوقف کردند و منتظر ماندند تا ببینند دولت انقلابی جدید چه سیاست اقتصادی‌یی را در پیش خواهد گرفت. اعتصاب کارگران - که بعد از مهر ۵۷ اوج گرفت - صنایع، بخش خدمات گسترده و وزارت خانه‌های دولت را تقریباً فلج کرده بود. سخت‌ترین صدمات به بخش ساختمان سازی وارد شد و صدها پروژه به صورت نیمه کاره رها شدند. جرثقیل‌ها و مصالح ساختمانی در بسیاری از مجتمع‌های نیمه کاره، بلااستفاده ماندند و کارها همان طور به حال خود رها شدند. نهایتاً هزاران کارگر که برای پیروزی انقلاب از کار خود دست کشیده بودند، در همان ابتدای پس از پیروزی انقلاب دریافتند که در فردای انقلاب شغلی نخواهند داشت.

علاوه بر گروه فوق، دسته‌ی جدیدی نیز به جمعیت بیکاران افزوده شد و آن‌ها افرادی بودند که در حرفه‌های از لحاظ عقیدتی نامناسب مشغول بودند؛ انواع رستوران‌های غربی، کافه‌ها، کباب‌ها، مغازه‌های مشروب فروشی، تئاترهای پر زرق و برق و مراکز فساد و فحشا، به کلی بسته شدند؛ هم به دلیل ناسازگاری آن‌ها با انقلاب اسلامی و هم به این دلیل که این حرفه‌ها به عنوان نشانه‌های رژیم سابق محسوب می‌شدند. بر اساس یک تخمین، در تهران حدود سه هزار کارمند این گونه موسسات پس از انقلاب مشاغل خود را از دست دادند. (۲) با تعطیل شدن موسسه‌ی بلیط بخت آزمایی، حدود ۲۰۰ هزار نفر فروشنده‌ی کم درآمد بلیط از کار بیکار شدند. ورود حدود ۱۵۰ هزار دیپلمه جدید به بازار کار، به طور تدریجی وزنه‌ی جدیدی به لشکر بیکاران افزود. به این ترتیب، در همان سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب، تقریباً حدود دو و نیم میلیون ایرانی - یعنی بیست و یک درصد نیروی کار - بیکار بودند. (۳) بر اساس یک بررسی رسمی در مورد بیکاری، در تهران ۵۵ درصد به دلیل تعطیلی کارخانجات و موسسات اقتصادی، کارشان را از دست دادند. و ده درصد کارگران دوره گردی بودند، که به دلیل درآمد پایین و سختی کار، شغل خود را ترک کرده بودند. بقیه‌ی افراد بیکار، مهاجرها و فارغ التحصیلانی بودند که برای اولین بار به جست و جوی کار آمده بودند. (۴) خلاصه، بین یک و نیم تا دو میلیون نفر در طی همان اتفاقات چند ماهه‌ی انقلاب کارشان را از دست دادند.

دو فصل قبل به سیاست‌های زندگی روزمره‌ی مردم عادی در





پرداخت کرده بودند، واجد شرایط برای گرفتن وام بودند. (۹) کارگران فصلی و فارغ التحصیلان دبیرستان، که تا به حال شغلی نداشتند، عملاً از این طرح محروم بودند. در بحث‌هایی که در گرفت، بیکاران این پیشنهاد را رد و تقاضا کردند که شرایط سنی و شامل بیمه‌ی تامین اجتماعی شدن از میان برداشته شود. و در گام بعدی، اصرار ورزیدند که پرداخت‌ها باید بر اساس تعداد افراد خانواده باشد و این برنامه باید توسط نمایندگان افراد بیکار نظارت و اجرا گردد. از همه مهم‌تر، آن‌ها خواهان آن شدند که وام بیکاری به «حق بیکاری» تغییر یابد. در این جلسه، یکی از کارمندان منفصل شده از خدمت شرکت واحد، نگرانی کسانی را منعکس کرد که این وام را به معنی به معرض فروش گذاشتن تمام مبارزات طبقه‌ی کارگر تلقی کردند:

«ما نماینده‌ی تمام کارگران رنج کشیده‌ی ایرانی هستیم. تقاضای ما یک تقاضای شخصی نیست. بدبختانه، امروز اعلام شده است که هر کس هزار تومان بگیرد و برود... آیا ضایع کردن روح تلاش و مبارزه‌ی کارگران با این پول‌های ناچیز منصفانه است؟... چگونه آن‌ها می‌توانند خود را کارگر خطاب کنند؟ آن‌هایی که شخصیت‌شان کم‌تر از یک اسکناس هزار تومانی است؟ صدها هزار نفر در راه انقلاب کشته شدند و ما هنوز نمی‌توانیم به آن چه که می‌خواهیم برسیم؟» (۱۰)

یکی از نمایندگان بیکاران، حمایت خود را از رد این طرح اعلام کرد و کارگران را این گونه مورد خطاب قرار داد:

«شما منبع و سرچشمه‌ی قدرت ما هستید. ما مطابق تصمیم شما عمل می‌کنیم. من خوشحالم که این گروه با آگاهی کامل، انتقادش را ابراز کرد و تفر خود را از قبول آن پیشنهاد اعلام نمود. با این تصمیم، ما ثابت کردیم که فقط به فکر شکم خود نیستیم... و این آگاهی شماست، که باید حاکم شود. این ایمان، اعتقاد، و آگاهی شماست که به ما نیرو می‌بخشد.» (۱۱)

مسئله‌ی وام در مقابل حق بیکاری، منشاء اصلی برخورد بین بیکاران و دولت موقت شد. بدون شک، چپ‌ها نقش مهمی در تئوریزه کردن و رادیکال کردن تقاضای کارگران داشتند. گروهی از بیکارشدگان معتقد بودند، که آنان به عنوان کسانی که از انقلاب حمایت و طی آن دشواری‌ها را تحمل کرده بودند، اینک رهبران جدید می‌بایست به تقاضای آنان پاسخ دهند. در عین حال، علی‌رغم قانونی بودن خواسته‌های بیکاران، این که جنبش‌شان تحت تاثیر نیروهای چپ گرا قرار داشت، مانع مهمی در پذیرفته شدن تقاضاهای‌شان از طرف دولت بود.

کار باز ایستادند. کارگران شغل‌شان را از دست داده بودند، ولی به این مساله توجه داشتند که وضعیت بیکاری آن‌ها در مقایسه با مبارزات انقلابی بی‌بی که در اطراف‌شان رخ می‌دهد، بسیار ناچیز است. حتی آن‌ها که شغل‌شان را حفظ کرده بودند، در حال اعتصاب بودند. با این حال، برای این کارگران روزهای فوق‌العاده‌ی اتحاد و فداکاری رو به پایان می‌رفت. انقلاب وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شد. گروه‌ها و شخصیت‌ها، چهره‌ی واقعی خویش را باز می‌یافتند. گروه‌گرایی و جنگ قدرت در میان رهبران جدید در حالی رو به فزونی گذاشت، که رهبری بالفعل کم‌کم عدم تحمل‌اش را نسبت به صداهای مخالفان سیاسی‌اش به معرض نمایش گذاشت. همان طور که روزها می‌گذشت، این کارگران در مورد وضعیت متزلزل کنونی و نامشخص آینده شروع به چاره‌اندیشی کردند. در طول نخست‌وزیری ناپایدار شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه، تعداد کمی از این کارگران گاهی در قهوه‌خانه‌های محلی جمع می‌شدند و در مورد وضعیت بد و دشوار خود گفت و گو می‌کردند. و تصمیم می‌گرفتند، که چه اقدامی بکنند. این نشست‌ها و جلسات متعاقب آن به شکل‌گیری «سندیکای کارگران پروژه‌های بیکار آبادان» منجر شد. این سندیکا نشان‌دهنده‌ی آغاز اقدام جمعی بیکاران بود. فعالیت‌های مبارزاتی برای حدود پنج ماه به طور موقت حفظ مشاغل و حمایت از بیکاران را ممکن ساخت. (۶) تظاهرات متعددی نیز با همین هدف برگزار شد، که همه‌ی آن‌ها با مقابله‌ی نیروهای انتظامی مواجه شدند. دو ماه بعد، در چهاردهم فروردین ۵۸، در حالی که مبارزات اجتماعی شدت می‌گرفت، حدود چهارصد کارگر در اداره‌ی مرکزی سندیکا دست به تحصن زدند و تهدید به اعتصاب غذا کردند. (۷)

جنبش اعتراضی بیکاران در چندین شهر بزرگ نظیر تهران، اصفهان، تبریز، قزوین و گچساران و هم چنین استان کرمانشاه در شرف وقوع بود. در پایتخت، گروهی از کارگران اخراجی و بیکار شده، توسط سازمان‌های چپ‌گرا بسیج شده بودند. این کار مدت‌ها قبل از آن به وقوع پیوست، که کارگران گرد هم آیند و یک سازمان نه‌چندان منسجم بیکاران فصلی را - که شامل کارگران بیکار شده‌ی کارخانه‌ها، بخش ساختمانی و صنایع نیز می‌شد - تاسیس کنند.

مبارزات تهران

در دوازدهم اسفند ۵۷، گروهی از کارگران بیکار شده برای تشریح وضعیت دشوارشان در وزارت کار تجمع کردند. وزیر کار، داریوش فروهر، در آن روز با آنان صحبت کرد. پاسخ او ناامیدکننده بود و کارگران به واسطه‌ی تعداد اندک‌شان با قرائت قطع‌نامه‌ای دال بر لزوم ایجاد شغل، مکانی برای جلسات سازمان سندیکا، یک کار چهل ساعته در هفته و مزایای بیکاری، اقدامات اعتراض‌آمیز خویش را پایان بخشیدند. این گروه به زودی با بیش از دو هزار نفر عضو و با آمادگی بیش‌تر بازگشت. طی دو هفته‌ی بعد، آن‌ها حدود پنج بار وزیر ملاقات کردند. در میتینگ‌های بعدی، دو تقاضای دیگر بر درخواست‌های‌شان افزوده شد، که عبارت بودند از: به رسمیت شناخته شدن سازمان آن‌ها و پخش شکایات‌شان از رادیو و تلویزیون سراسری. (۸) وزیر کار، که طی هفته‌های نخست مسئولیت‌اش با فشارهای زیادی مواجه شده بود، تصمیم گرفت که یک «صندوق وام بیکاری» تاسیس کند.

طرح مبتنی بر اعطای وام به میزان هفت هزار و پانصد تا نه هزار ریال در هر ماه، به مدت حداکثر شش ماه، بود. کارگران بیست و پنج تا شصت ساله‌ای، که حداقل به مدت یک سال بیمه‌ی تامین اجتماعی



به طور علنی نظرش را در محوطه‌ی وزارت خانه بدین صورت منعکس کرد:

«من می‌خواهم بدانم چرا رادیو و تلویزیون اعتراضات ما را پخش نمی‌کنند، تا مردم بتوانند بفهمند که ما چگونه رنج می‌کشیم و مسئولان چقدر نسبت به ما بی‌توجه‌اند. اگر آن‌ها این مسایل را پخش کنند، دیگر دولت نمی‌تواند به مردم اطلاعات نادرست بدهد و وانمود کند که حقوق‌مان را به ما می‌دهد. ما این‌جا جمع شده‌ایم و به اعتصاب غذا دست زده‌ایم؛ زیرا حق بیکاری خود را می‌خواهیم، ما صدقه نمی‌خواهیم، اگر شغلی وجود داشته باشد ما آماده‌ی کاریم. به هر حال، باید هزینه‌ی زندگی‌مان تامین شود. ما همگی فریاد زدیم، که امام را می‌خواهیم. ما از رهبران مذهبی حمایت کردیم. حالا از آن‌ها انتظار داریم، که از عهده‌ی مشکلات ما برآیند. من دو فرزند دارم، همسرم شش ماه گذشته را کار کرده است، اما حقوق‌اش پرداخت نشده، می‌گویند: «ما پول نداریم». و من خودم در ویتانا در تهران کار می‌کردم و مجبور به استعفا شدم؛ زیرا آن‌ها بچه‌های مرا در شیرخوارگاه نمی‌پذیرفتند. من کرایه‌ی خانه‌ام را در شش ماه گذشته نپرداخته‌ام، به سختی در خانه‌ی‌مان غذایی پیدا می‌شود. بچه‌ها لباس ندارند. من با این هزار تومان چکار می‌توانم بکنم؟ پس به شما می‌گویم، من این‌جا را ترک نخواهم کرد، مگر آن‌که به وضعیت زندگی من رسیدگی کنند.» (۲۱)

در حالی که اعتصاب غذا دنبال می‌شد، گفت و گو و مذاکره با مسئولین نیز ادامه داشت. رهبران اعتصاب احساس کردند، که دولت موقت حاضر به عقب نشینی نیست. گروهی از عناصر حامی دولت، اقدام به ایجاد جدایی و تفرقه بین کارگران کردند. بی‌شک، پیشنهاد دادن وام باعث بروز رشد شکاف و اختلاف بین کارگران سیاسی و کارگران فاقد بینش سیاسی می‌شد. علاوه بر این، حمایت از یک اعتصاب غذا بر ضد دولتی که تازه از یک انقلاب پیروزمند سر بر آورده بود، آسان نبود. در عید نوروز، نیروهای انتظامی وارد محوطه‌ی وزارت خانه شدند و به اعتصابیون حمله کردند و با شلیک‌های هوایی مکرر، آنان را وحشت زده کردند. (۲۲) تعدادی از اعتصاب غذا کنندگان بیهوش شدند و به بیمارستان اعزام شدند. به دیگران نیز آب قند خورانده شد. (۲۳) رهبران اعتصاب موضع‌شان را نرم‌تر می‌کردند. و سرانجام اصل وام را پذیرفتند. بقیه‌ی اختلافات حول شرایط و مقررات وام دور می‌زد. توافق نهایی سرانجام در روز دوم عید به دست آمد. مطابق قرارداد می‌بایست به هر فرد بیکار ماهانه بین نه هزار تا دوازده هزار ریال، به علاوه یک پیش پرداخت به مبلغ هزار ریال، داده می‌شد. شرایط پرداخت اساساً تغییر کرد. به علاوه آن‌که بیکاران موفق شدند، مرکزی را به نام «خانه‌ی کارگران» به عنوان ستاد سازمان دهی‌شان به رسمیت بشناسانند. (۲۴)

اوج گیری فعالیت‌های جمعی

دولت امیدوار بود، که این توافق نامه به منزله‌ی پایانی برای اعتراضات بیکاران باشد، اما صلح هرگز در دوره‌ی حیات دولت موقت به وجود نیامد. هم دولت و هم بیکاران می‌دانستند، که وام‌ها راه حلی برای بدبختی و بیچارگی بیکاران نیست. دولت اساساً این امتیاز را برای آرام کردن جمعیت بیکاران اعطاء کرد. دولت فرض را بر آن گذاشته بود، که کارگران وام‌ها را برمی‌گردانند. اما امیدوار بود، که این کار به کاهش تشنج و اعتراض منتهی شود. بیکاران و رهبران چپ‌گرای‌شان

به هر حال، دولت موقت تقاضای‌شان را غیر قابل قبول دانست. از نظر نخست وزیر، مهدی بازرگان، این مساله به جریانات کمونیستی مربوط می‌شد که در صدد تضعیف دولت وی بودند. به ویژه آن‌که چپی‌ها، دولت‌اش را به عنوان دولت لیبرال و طرف دار سرمایه داری معرفی کرده بودند. (۱۲) به علاوه، دولت نمی‌خواست هزینه‌ی سنگین تامین مداوم بیکاران را تحمل کند. (۱۳) وزیر کار اصرار ورزید، که اصطلاح وام نمی‌تواند تغییر پیدا کند. او در بیست و دوم اسفند ۵۷، به نمایندگان بیکاران اعلام کرد:

«من نمی‌خواهم این تصور را به وجود آورم، که این یک اعتبار بدون بازپرداخت است. ارزش و اعتبار کارگران بیش از این‌هاست. من بر آنم، که این طرح فقط به صورت یک وام درک شود.» (۱۴)

متعاقباً به دنبال جلسه‌ای در بیست و هفتم اسفند، بیش از سه هزار نفر از کارگران بیکار، تحصنی را در محوطه‌ی وزارت کار آغاز کردند. هنگامی که هیچ یک از مذاکرات با وزارت کار به نتیجه نرسید، حدود ۷۰۰ نفر از کسانی که در تحسن شرکت داشتند، در بعدازظهر آن روز در میان نومی‌دی و خشم دست به اعتصاب غذا زدند. (۱۵) آنان برای کسب حمایت دیگر شهروندان، سه روز بعد بیانیه‌ای را منتشر کردند که در تهران توزیع شد:

«ما آن کارگرانی هستیم، که در وزارت کار دست به تحسن زده‌اند، چون مسئولین به تقاضای ما پاسخ نداده‌اند. ما از ساعت یک صبح روز بیست و هفتم اسفند به اعتصاب غذا دست زدیم و آماده‌ایم تا سرحد مرگ به اعتصاب‌مان ادامه دهیم. مگر این‌که خواسته‌های‌مان مورد توجه قرار گیرد. ما از برادران کارگر خود تقاضا داریم، که این نوشته را توزیع کنند. و وضعیت ما را به اطلاع مردم زحمت کش برسانند، تا آن‌ها بتوانند به ما بپیوندند. و در خاتمه، هم چنان که، در حال نوشتن هستیم، مسئولین آمده‌اند تا با تفنگ‌های‌شان به ما شلیک کنند.» (۱۶)

بلافاصله پس از شروع اعتصاب غذای کارگران، وزیر کار در ساعت یک بعدازظهر با نمایندگان کارگران بیکار ملاقات کرد. پس از یک ساعت مذاکره، هنوز توافقی وجود نداشت. طبق گفته‌های سخن گوی اعتصابیون، وزیر بر مساله‌ی وام اصرار کرده بود؛ موضوعی که برای اعتصابیون غیر قابل قبول بود. (۱۷) تلاش دیگری نیز برای ساکت و آرام کردن اعتصابیون توسط یک روحانی، که سعی می‌کرد از اقتدار مذهبی‌اش بهره بگیرد، انجام شد. به هر حال، درخواست او نیز فایده‌ای نکرد و اعتصاب ادامه یافت. (۱۸) در شب اول، تعدادی از طرف داران دولت در مقابل وزارت خانه آمدند و قصد حمله به اعتصابیون را داشتند.

علی‌رغم درگیری‌های مکرر با طرف داران دولت در خارج از محوطه‌ی وزارت خانه، دانش جویان برای اعلام حمایت خود از اعتصابیون به گروه‌های بیکاران ملحق شدند. (۱۹) اما در داخل، وضعیت حاکم بر اعتراض کنندگان، نوعی ناامیدی از دولت و تصمیم به ادامه‌ی مبارزه بود. آن‌ها احساس کردند، که از طرف سیاست مداران جدید - که به آن‌ها اعتماد کرده بودند - فریب خورده‌اند و به آن‌ها خیانت شده است. احساس می‌کردند که از نظر اخلاقی، رهبران‌شان، پیمان اجتماعی ضمنی را - که به واسطه‌ی انقلاب شکل گرفته بود - زیر پا گذاشتند. آنان به هم راه احترام و تکریم، انتظار پاداش‌های مادی را هم داشتند. و حس می‌کردند به هیچ یک از آنان دست نیافته‌اند. (۲۰) یکی از زنان اعتصاب‌گر به نام زهرا درسکار



نیز آن را به عنوان یک وام تلقی نمی کردند، بلکه صرفاً نوعی دستاورد پولی تدریجی می دانستند. (۲۵) به علاوه، توافق تهران تعداد بسیار زیادی از کارگران فصلی و دبیرستانی های تازه فارغ التحصیل شده که شرایط اعطای وام را نداشتند، در نظر نگرفت. این توافق، اعتصاب غذای تهران را خاتمه داد، اما به طور کلی نتوانست اقدامات اعتراضی را پایان بدهد و مبارزه ادامه یافت.

سه ماه بعد از آن، کشور شاهد اوج گیری جنبش اعتراضی بیکاران در جاهای مختلف بود. در برخی مناطق، سازمان های کارگری به طور کامل توافق تهران را رد کردند. برخی دیگر با آن که تمایل شان را به دریافت وام نشان می دادند، اعتراضات شان را ادامه دادند. در همان حال، مهاجران تهی دست و فارغ التحصیلان دبیرستان ها که شامل این توافق نمی شدند، بیش از پیش تهاجمی شدند.

بدین گونه، کم تر از دو هفته بعد از توافق نامه ی مقدماتی در دهم اردیبهشت ۵۸، بیش از سه هزار کارگر بیکار یک میتینگ آزاد در خانه ی کارگر بر پا کردند. بلندگوهای رو به بیرون، موضوعات مورد بحث جلسه را به خیابان ها انتقال می دادند. میتینگ یک بار دیگر طرح وام را محکوم کرد و تصمیم بر ادامه ی مبارزه گرفت. یک سخن گوی بیکاران در حالی که عصبانی بود، موضع جمعیت را بدین صورت منعکس کرد:

«به وجدان کارگری خودم قسم می خورم، که اگر می دانستم این نتیجه از اعتصاب غذا به دست می آید، زیر بار تزیق سرم در حال مرگ نمی رفتم و قول وزیر را هم نمی پذیرفتم. بهتر بود می مردم، تا این وضع را نمی دیدم. ما پول مفت نمی خواهیم، بازویی که بخواهد پول مفت بگیرد، برای زیر گل خوب است. ما صدقه نمی خواهیم. به ما کار بدهید، تا کار کنیم.» (۲۶)

سپس، جمعیت در داخل دادگستری به مدت پنج روز تحصن کردند. این اعتراضات فقط زمانی پایان یافت، که وزیر دادگستری وقت - یعنی اسدالهی - قول داد که این مساله را در کابینه مطرح کند. هم چنین او برای انعکاس خواسته های بیکاران در رادیو و تلویزیون تسهیلاتی فراهم کرد. (۲۷)

سندیکای بیکاران پروژه ای بیکار شده ی آبادان، تلاش اش را بر تحکیم موفقیت خود و بیرون راندن رقیب - یعنی اتحادیه ی بیکاران و فارغ التحصیلان دبیرستان ها، که توسط مسئولین محلی برای تضعیف سندیکا ایجاد شده بود - متمرکز کرد. در همان حال، سندیکا گفت و گویش را با مقامات محلی و ملی ادامه داد، تا از دولت امتیازاتی بگیرد. تقریباً سه هفته بعد از موافقت نامه ی تهران، کارگران بیکار این منطقه - یعنی اهواز و حومه ی آن - با رد کردن طرح وزارت کار خواهان دریافت «حق بیکاری» به جای آن شدند. (۲۸)

در شهر خرم آباد، تنها چند روز بعد از موافقت نامه ی تهران، هزاران کارگر بیکار با تصرف فرمانداری شهر، خواهان ایجاد شغل، یک صندوق بیکاری، و مرکزی برای برگزاری نشست های شان شدند. معترضان مورد هجوم نیروهای دولتی قرار گرفتند. تعدادی از نیروهای انتظامی غیر دولتی با خشونت به معترضان حمله ور شدند و به روی آنان آتش گشودند. (۲۹)

بیکاران شهر صنعتی قزوین، عمل جمعی شان را با تعیین نمایندگانی برای گفت و گو با مقامات شهر آغاز کردند. اعتراض کنندگان، که از پاسخ مسئولان مبنی بر این که «به مدت دومه منتظر بمانید» سرخورده شده بودند، تظاهرات اعتراضی شان را ادامه دادند و پس از آن با سازمان دهی کردن نشست هایی در مساجد محل به بحث

بیرامون استراتژی آتی شان پرداختند. (۳۰)

در تبریز، در هفتم فروردین، صدها نفر بیکار و کارگران بیکار شده، در جلوی ساختمان باشگاه کارگران دست به تحصن زدند. (۳۱) گروه دیگری از کارگران در جلوی ایستگاه رادیو و تلویزیون شهر دست به تظاهرات زدند، تا خواسته های شان را به اطلاع عموم برسانند. دو هفته پیش تر، بیکاران توسط فعالین چپ گرا سازمان دهی شده بودند و شکایات و تظلم شان را در برخی تجمعات مطرح کرده بودند. در یکی از این میتینگ ها، قطع نامه ای منتشر شد و در آن بازگشت فوری به کار، ایجاد یک صندوق برای حق بیکاری، و ایجاد یک مقر دائمی برای کارگران تقاضا شده بود. (۳۲)

تخصن ها و اعتراض های مشابهی در شهر گُرد و ساری طی ماه های فروردین و اردیبهشت برگزار شد. (۳۳)

در هر شهری که چنین حرکت اعتراضی بی شکل می گرفت، معمولاً به این دلیل پر دامنه و گسترده می شد که مقامات مسئول یا خواسته های بیکاران را رد می کردند و یا پاسخ شان را به تاخیر می انداختند. واکنش خشونت بار نیروهای انتظامی به افزایش بیش تر حرکت منجر می شد. «اتحادیه ی کارگران بیکار اصفهان و حومه»، که در فروردین ۵۷ تاسیس شد، نیز مقررات وام وزارت کار را رد کرد و درخواست های دیگری را مطرح ساخت و به مقامات دو هفته فرصت داد، تا به خواسته های شان پاسخ بدهند. و وقتی پاسخ مساعد دریافت نشد، حدود هفت هزار بیکار و طرف داران شان، در پنجم فروردین ۵۸ دست به یک تظاهرات اعتراضی زدند. آنان پلاکاردهایی را با خود حمل می کردند، که روی آن نوشته شده بود: «بار مسئولیت انقلاب بر دوش زحمت کشان بوده است، اما کسان دیگر از آن بهره مند شده اند.» روی پرچم هایی که تظاهرکنندگان با خود داشتند، از دولت خواسته شده بود که «شورای کارگران بیکار شده» و حق تجمع شان را به رسمیت بشناسند. (۳۴) تظاهرکنندگان با نیروی های انتظامی و طرف داران دولت، که به چماق و چاقو مسلح بودند، مواجه شدند. فرمانداری جلوی تظاهرات را گرفت و در همان حال عده ای از سازمان دهندگان دستگیر شدند. در تلاش برای اعمال فشار بیش تر بر مقامات، کم تر از دو هفته ی بعد، حدود ده هزار تظاهرکننده در جلوی خانه ی کارگر اصفهان به تظاهرات پرداختند و خواهان مذاکره ی مستقیم با فرماندار شدند. مذاکرات نتیجه ی مشخصی به بار نیاورد و راه پیمایی های اعتراض آمیز ادامه یافت. شایعه ای پخش شد، مبنی بر این که تظاهرکنندگان قصد دارند به مرکز پلیس شهر حمله کنند. متعاقباً طی رویارویی خشونت باری که بین نیروهای انتظامی و معترضان روی داد، یکی از تظاهرکنندگان به نام ناصر توفیقیان کشته و تعداد دیگری مجروح و حدود ۳۰۰ نفر بازداشت شدند. (۳۵)

این اعتراضات جمعی همیشه بی فایده نبود و گاهی اوقات نتایج مطلوبی به بار می آورد. مثلاً در شهرهای گُردنشین، که در آن چپ ها و سازمان های کرد از حمایت توده ای برخوردار بودند، اعتراضات شدیدتر و در نتیجه موفق تر بودند. مثلاً در مهاباد، کارمندان اداره ی آب و برق که طی انقلاب از کار برکنار شده بودند، موفق شدند پس از یک مبارزه ی تلخ به سر کار خود باز گردند. سازمان فداییان خلق ظاهراً نقش بزرگی در این موفقیت بازی کرد. این موفقیت ظاهراً جلب نظر بیکاران دیگر مناطق را نیز کرد. (۳۶) در سنج نیز بعد از گفت و گوهای فشرده با مسئولین متعدد، برخی اقدامات موفق برای کمک به افراد بیکار که شمارشان در حدود هفت هزار نفر بود، اتخاذ شد که از آن جمله ایجاد اشتغال فوری برای ۵۰۰ نفر، پرداخت حق



پاسداران، جهاد سازندگی و حزب جمهوری هم به مناسب اول ماه مه اطلاعیه صادر کردند و برخی شان در تظاهرات شرکت کردند. با این حال، آنان بیش تر روی مسایلی چون «خطر کمونیسم»، «عوامل آمریکا»، «وحدت کلمه» و یا «اتحاد امت اسلامی» تاکید می کردند تا به مسایل خاص کارگری. (۴۰)

بیکاران یک بخش ضروری و عمده‌ی تظاهرات را تشکیل می دادند. شعارها نمایان گر استراتژی سازمان دهندگان تظاهرات بود: «مبارزه‌ی بیکاران جامعه جدا از مبارزه‌ی کارگران نیست». تظاهرات با قرائت قطع نامه‌ای مبنی بر ستایش از امام خمینی و نیز درخواست ملی کردن صنایع و امور بانک داری، تغییر قانون کار، و اخراج کارشناسان خارجی پایان یافت. (۴۱)

تنوع اعتراضات خیابانی

همان طور که انتظار می رفت، شغل، بزرگ ترین نگرانی بیکاران را تشکیل می داد. طی پنج ماه نخست پس از انقلاب، ۸۶ حرکت جمعی کارگری اتفاق افتاد که نسبت به بیکار کردن کارگران و بستن کارخانه‌ها اعتراض داشتند و خواهان بازگشت کارگران به سر کارشان بودند. بزرگ ترین سهم (بیست درصد) را در این اقدامات کارگران بخش صنعت داشتند. (۴۲) اما تنوع درخواست‌های بیکاران بیان گر استراتژی رهبری جنبش بیکاران بود، که در صدد پیوند دادن مبارزه برای شغل با دیگر نگرانی‌های سیاسی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر بود. رهبران سوسیالیست، توجه شان را به خواسته‌های شناخته شده‌ای چون: چهل ساعت کار در هفته، شرایط کاری بهتر و پرداخت دست مزد برابر به زنان و مردان و حق اعتصاب معطوف کردند. و البته کاملا روشن نیست، که آیا درباره‌ی امکان عملی شدن این خواسته‌ها کاملا تامل



و اندیشه شده بود یا صرفا برای رادیکالیزه کردن جنبش بود که چنین درخواست‌هایی طرح می شد. البته، مطمئنا، اصرار به داشتن یک مرکز و ستاد مرکزی در تمامی این مبارزات، نشان گر اضطراب و ضرورت کار سازمان دهی شده در میان این فعالان بود. برخی از این خواسته‌ها (مثل اخراج کارشناسان خارجی) با نگرانی‌های اصلی کارگران - یعنی حفاظت شغلی - متناقض بود. بیرون رفتن و تعطیلی شرکت‌های خارجی، یکی از سبب‌های بیکاری‌ها و تعطیلی مراکز اقتصادی بود.

اقدامات اعتراضی عموما به شکل تظاهرات، بست نشینی و صدور قطع نامه بود. تظاهرات بیش تر با هدف تشریح وضعیت دشوار بیکاران به دیگر شهروندان و مقامات مسئول صورت می گرفت. برخی از این گروه‌ها، مراکز رادیو و تلویزیون را وادار می کردند که اعتراضات و تظلم خواهی شان را به گوش مردم برسانند. تظاهرات، در عین حال، به عنوان شیوه‌ای برای تمرین عمل و اعتراض جمعی عمل می کرد.

بیکاری برای از کار بیکارشدگان، و اعطای وام به دیگران تا زمان پیدا کردن کار بود. (۳۷)

در زمستان سال ۵۸، بیکارشدگان کرمانشاه به وسیله‌ی فعالان جوان سوسیالیست بسیج و سازمان دهی شدند. فارغ التحصیلان دبیرستان‌ها، تهی دستان بیکار و دسته‌هایی از والدین و دیگر حامیان آن‌ها به هم راه در تظاهرات خیابانی و تحصن‌ها شرکت می کردند. آنان برخی از بزرگ ترین راه پیمایی‌های اعتراضی خود را در شهر سازمان دادند، تعداد شرکت کنندگان در یکی از این تظاهرات‌ها به پنج هزار نفر بالغ شد. (۳۸) طی یکی از این حوادث، تظاهرکنندگان قصد داشتند تا تحصنی را جلوی ستاد فرمانداری بر پا کنند. به رغم مقابله‌ی نیروی حفاظتی، تظاهرکنندگان در فرمانداری را شکستند و مدت چند ساعت ساختمان را تسخیر کردند. این امر فرماندار را، که ساختمان را ترک نموده بود، وادار ساخت که برگردد و به حرف

جمعیت گوش کند. معترضان تنها زمانی حاضر شدند به تحصن‌شان پایان دهند، که او تضمین داد خواسته‌های شان را به طور جدی مورد توجه قرار دهد. پس از مدتی طرح مشترک فرماندار و اتحادیه‌ی بیکاران - که یک هیات منتخب بود - به بازگشایی یک کارخانه‌ی تولید لوازم ساختمانی منتهی شد. این کارخانه قادر بود یک صد نفر را به کار بگمارد. این طرح هم چنین برای جمعی دیگر از بیکاران نیز در کارخانه‌ی کشمیر، شغلی در نظر می گرفت. و به بقیه‌ی بیکاران ماهانه هفت هزار تا پانزده هزار ریال خسارت بیکاری داده می شد، تا زمانی که کاری برای خود بیابند. (۳۹)

با آن که بیکاران تقریبا در هر شهری که تعدادی از کارگران از کار معلق ماندند، بسیج و سازمان دهی شدند، اما جنبش در اکثر موارد از هم پاشیده شد و کاملا منزوی گردید. با این همه در روز یازدهم اردیبهشت ۵۸، اقدامات اعتراضی بیکاران، نمایش گسترده‌ای از اتحاد و

اقتدار بود. حدود ۵۰۰ هزار نفر در خیابان‌های تهران دست به راه پیمایی زدند و تعداد بیش تری هم در شهرستان‌ها راه پیمایی کردند. این راه پیمایی از سوی شورای هماهنگی روز اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت)، که متشکل از گروه‌های متعدد سوسیالیستی و کارگری بود، سازمان دهی شد و به صورت بزرگ ترین تجمع مستقل مردم طبقه‌ی پایین در آن سال در آمد. دسته‌های مردان و زنان و والدین و فرزندان، دست در دست هم در خیابان‌های اصلی شهرها دست به تظاهرات زدند و شعار دادند. راه پیمایی روز اول ماه مه، نمایشی از قدرت طبقه‌ی کارگر بود و بیش از آن نمایش اقتدار گروه‌های چپ. نیروهای آنان بود، که چنین شمار بزرگی از جمعیت را سازمان دهی کرد. فعالان مرد، دست در دست هم در اطراف جمعیت تظاهرکننده حضور داشتند و زنجیره‌ی انسانی را در گرداگرد جمعیت به وجود آوردند، تا از آنان در مقابل حملات گاه به گاه گروه‌های سازمان یافته‌ی مهاجم محافظت کنند. برخی از گروه‌های دولتی مثل سپاه

اما در شرایط پس از انقلاب، که تظاهرات خیابانی به صورت یک رویه‌ی معمولی در آمده بود، تاثیر فوری آن چندان رضایت بخش نبود. تحصن یا اشغال و یا تصرف موقتی اماکن عمومی و ایجاد اختلال به صورت متداول‌ترین شیوه‌ی اعمال فشار موثر در آمده بود. ساختمان وزارت کار، دفاتر کارگری محلی، فرمانداری‌ها و وزارت دادگستری، عمده‌ترین هدف‌های متحصنان بود. در برخی موارد، تحصن‌ها با اعتصاب غذا هم راه می‌شد، که بعضاً دستاوردهای فوری به هم راه داشت.

اگر چه به نظر می‌رسید، که تحصن سابقه‌ی تاریخی دیرینه‌ای در ایران داشته باشد، اما در این نکته شکی نبود که توسل بیکاران به این عمل تنها در همین دوره صورت پذیرفت. در شکل سنتی بست نشینی، بست نشینان به یک مکان مقدس مثل زیارت گاه و یا مسجد پناهنده می‌شدند، تا تقاضای عفو کنند، اعتراض‌شان را نشان دهند و یا خواستار اجرای عدالت شوند، این اقدام نمایان گر فریاد مدافعانه برای بخشش و عدالت بود، از سوی کسی که تحت حاکمیت مستبدانه رنج می‌کشید. (۴۳) با این حال حتا کسی هم که جنایتی را مرتکب می‌شد و در این اماکن مقدس پناه می‌گرفت، تا زمانی که در آن جا باقی می‌ماند، در امان بود. اما اقدامات مشابه در دوره‌های معاصر ضرورتاً مفهوم متفاوتی داشت. بیکاران، اقدامات‌شان را نه با واژه‌ی سنتی بست نشینی، بلکه با اصطلاحاتی چون «تحصن» و «اشغال» نام گذاری می‌کردند. برای بیکاران، این اصطلاحات معانی متفاوتی داشت. و به شکلی از عمل جمعی اطلاق می‌شد، که یا در صدد افشا و تبلیغ یک مساله و مشکل بر می‌آمد و یا شیوه‌ی ایجاد اختلال برای اعمال فشار بر مقامات برای ترتیب اثر دادن به خواسته‌ها بود. (۴۴) با این وجود، برخی عناصر سنتی بست نشینی هم چنان باقی ماند. مثلاً، بیکاران در نقاطی چون «ستاد سندیکای کارگری» و یا «خانه‌ی کارگر» دست به تحصن می‌زدند، که منظورشان ایجاد اختلال در فعالیت‌ها و یا نظم عمومی نبود. و یا وقتی بیکاران در مقابل وزارت دادگستری دست به تحصن می‌زدند، مفهوم آن فریاد عدالت خواهی به معنای سنتی‌اش بود.

به رغم وقوع تحصن‌های زیاد، شواهدی درباره‌ی انجام اقدامات مستقیمی چون غارت گری جمعی و یا شورش‌های اجاره نشینان وجود ندارد. در ایران، چنین اقداماتی از لحاظ تاریخی ناشی از سقوط ناگهانی سطح درآمد و فقدان منبع جایگزین برای تداوم بقا بوده است. بیکاری ناگهانی، گسترده و غیر منتظره به ایجاد چنین پدیده‌ای در هر کشوری منجر می‌شد، چنان که طی سال‌های سرکوب در ایالت متحده روی داد. (۴۵)

در ایران، همانند بسیاری کشورهای در حال توسعه، مردم اغلب برای اتخاذ استراتژی‌های بقا در کوتاه مدت، آمادگی دارند. بهره‌گیری از روابط خویشاوندی، دوستانه، پدرسالارانه و فعالیت‌های اقتصادی غیر رسمی، آسان‌ترین شیوه‌ها هستند. در ایران، کسانی که از پیش بیکار بودند، مجهز به تکنیک‌های مناسب برای برخورد با شرایط می‌شدند. اما کسانی که به تازگی از کار بیکار می‌شدند، برای یافتن کار جدید فقط به خویشاوندان‌شان متکی بودند.

اگر چه به شکل محدود، بیکاران گاهی اوقات به مبارزه برای پیدا کردن منابع مالی هم مبادرت می‌ورزیدند. اما بیش‌ترین مشارکت معمولاً از جانب کارگرانی صورت می‌گرفت، که هنوز شغل‌شان را از دست نداده بودند. بازار که بزرگ‌ترین منبع مالی در طی سال‌های انقلاب بود، در این زمینه پاسخ منفی داد. (۴۶) وام بیکاری اگر چه اندک بود،

ولی یک نوع تسکین موقت برای بیکاران محسوب می‌شد. مادام که بیکاران بر این باور بودند، که از طریق مقاومت‌های جمعی می‌توانند دستاوردهایی داشته باشند، از محدود کردن خود به اقدامات فردی و استراتژی‌های بقا خودداری می‌کردند. و تا زمانی که تهی‌دستان بیکار از داشتن هر گونه جایگاه نهادی که بتوانند اقدام مستقیم را در آن تمرین کنند (مثل مشاغل کارگاهی) محروم بودند، ناچار بودند که به اعتراض جمعی مبادرت ورزند. این علاقه و اشتیاق به فعالیت‌های جمعی که مورد تشویق گروه‌های چپ‌گرا بود، تا حدودی راه را برای فعالیت‌های تشکیلی یافته در میان بیکاران باز کرده بود.

سازمان یافتن

مبارزه بیکاران تا حدی آشفته و بی سازمان بود. یک دلیل‌اش آن بود، که بیکاران یک گروه یک پارچه و متجانس نبودند. آن‌ها دارای پیش زمینه‌های متفاوتی بودند، که به هر کدام‌شان ظرفیت بسیج و سازمان دهی متفاوتی برای عمل جمعی می‌داد. همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم، سه گروه عمده، جمعیت بیکاران را تشکیل می‌دادند: کارگران بیکار شده و اخراجی، فارغ التحصیلانی که کار پیدا نکرده بودند، و بیکاران گذشته و کارگران فصلی. هیچ‌گونه پیوند سازمانی، بین این سه گروه قابل تصور نبود. کارگران بیکار شده عمدتاً در گذشته در کارخانجات و واحدهای تولیدی کار می‌کردند. محیط کار جمعی، به این گروه مبانی مشابهی برای ارتباطات و روابط داده بود. در حالی که آن دو دسته‌ی دیگر، غالباً جدا جدا و پراکنده بودند و حتا از یک محیط جمعی برای کار برخوردار نبودند. در میان این طبقه بندی‌ها، گاهی افراد به طور تصادفی برای یک مدت کوتاه هم دیگر را ملاقات می‌کردند. رهبران گروه نیز غالباً به طور خود به خودی و بدون مشورت یا رقابت انتخاب می‌شدند. هیجانانگامی گاهی وقت‌ها بر تصمیمات عقلانی و اقدامات سنجیده و محاسبه شده می‌چربید. به طوری که یکی از فعالان اظهار داشت:

«ما تصمیم نگرفته بودیم، که وزارت کار را تصرف کنیم. این کار اتفاقی بود. ما در حال تظاهرات در خیابان بودیم و شعار می‌دادیم، مردم خیلی هیجان زده شده بودند. و ناگهان همه‌ی مان دیدیم، که داریم از دیوار وزارت خانه بالا می‌رویم.» (۴۷)

با این همه، درجه‌ای از سازمان دهی و هماهنگی را می‌شد مشاهده کرد. دو عامل در این مساله نقش کلیدی داشتند، صرف نیاز به سازمان دهی و نقش بسیج کنندگان.

ضرورت سازمان دهی

قبل از هر چیز دیگر، و قبل از توسل به تظاهرات، تحصن، غارت و یا شورش، بیکاران به مواضع و گرایش‌های مقامات جدید کشور تکیه می‌کردند. آنان در ابتدا مذاکره را ترجیح می‌دادند. این امر، یعنی مذاکره، مستلزم آن بود که نمایندگان انتخاب شوند (همان طوری که در شهرهای قزوین، تهران، اصفهان، تبریز و کرمانشاه چنین کردند). اگر گفت و گوها به نتیجه نمی‌رسید، آنان مطمئن می‌شدند که باید نوعی سیستم ارتباطی و شبکه را به منظور تداوم مبارزه بین خود حفظ کنند. به این منظور، آنان در ابتدا نیاز به محلی داشتند که در آن جمع شوند و بعد نمایندگان‌شان از سوی مقامات به رسمیت شناخته شوند. آنان بر این باور بودند، که چنین به رسمیت شناختنی، مانع حملات دل‌بخواهی و سرخود به آن‌ها می‌شود. به این گروه‌های رسمی کارگران بیکار، بسته به درک رهبران‌شان، عناوین خاصی داده



می‌شد. معمول‌ترین این نام‌ها، «شورا»، «سندیکا» و «کانون» بودند. برخی از این گروه‌ها از صرف انتخاب نماینده فراتر می‌رفتند و در عوض تلاش می‌کردند، تا ساختار با دوام‌تر و پایدارتری به سازمان‌شان بدهند. در اصفهان، وقتی که کارگران دریافتند تامین شغل به آن راحتی نیست که در ابتدا تصورشان را می‌کردند، با شرکت دادن کارگران بیکار تمام شهر و حومه‌ی آن در «اتحادیه‌ی کارگران بیکار اصفهان و حومه»، به تحکیم سازمان و تشکیلات‌شان پرداختند. در تهران، وقتی گفت و گوهای مقدماتی با وزارت کار به شکست انجامید، رهبران بیکار (در چهاردهم اسفند) نشست را در خانه‌ی کارگر برگزار کردند، تا طرح‌های مربوط به ایجاد سازمان منسجم‌تر و تشکیلاتی‌تر را بررسی کنند. به دنبال آن، شورای موسس کارگران پاره وقت و فصلی تشکیل شد (دوم فروردین ۵۸) و خانه‌ی کارگر را رسماً به عنوان ستاد دائمی‌شان به رسمیت شناختند. خانه‌ی کارگر به صورت یک نهاد با اهمیت برای کارگران تهرانی دست در آمد.

خانه‌ی کارگر در ابتدا به صورت کاملاً خود به خودی در اختیار بیکاران قرار گرفت. نشست اول‌اش که برای عموم آزاد بود، حول موضوعات متنوعی دور می‌زد. نشست‌های عمومی‌اش اغلب هم پویا بود و هم آشفته و جمعیتی سیصد و یا چهارصد نفری را به خود جلب می‌کرد. برای حل این مشکل، گاهی اوقات کارگاه‌های جداگانه‌ای تشکیل می‌شد. و زمانی که گروه‌های سیاسی به طور فعال‌تری در نشست شرکت جستند، استاندارهای نظم و دیسیپلین بیش‌تری ایجاد شد. بحث‌ها سازمان دهی شده‌تر، سخن‌رانان دقیق‌تر و متعاقباً تفاوت‌های ایدئولوژیک واضح‌تر شدند. صحبت‌های سخن‌رانان وابسته به یک خط سیاسی خاص را مخالفان‌شان قطع می‌کردند و هواداران‌شان تشویق. گویی شعارهای بزرگی که بر دیوار محل سخن‌رانی به چشم می‌خورد، دیگر انعکاس و طنین‌شان را از دست داده بودند: «تنها راه برای زحمت‌کشان هم بستگی و سازمان دهی است» و «دموکراسی کارگری محدودیت نمی‌شناسد». بحث‌هایی که از سوی گروه‌های چریکی مطرح می‌شد، گرایش به موضوعاتی چون «انقلاب دموکراتیک در مقابل انقلاب سوسیالیستی» و «مبارزه‌ی اقتصادی در مقابل مبارزه‌ی سیاسی» داشت، که ظاهراً با نگرانی‌های روزمره‌ی بیکاران چندان ارتباطی نداشت. (۴۸) گذشته از بحث‌های به رسمیت شناختن رسمی خانه‌ی کارگر، به تنهایی هم از نظر سیاسی و هم به طور نمادین برای کارگران تهرانی دست یک پیروزی مهم محسوب می‌شد. خانه‌ی کارگر، محلی برای سازمان دهی فعالیت‌های‌شان بود و هم نمادی برای توانایی‌شان در دست زدن به یک حرکت جمعی مستقل. برای بسیاری از کارگران، خانه‌ی کارگر یک پناهگاه آشنا بود:

«برخی‌ها شب همان جا می‌ماندند. غذا می‌آوردند و با دیگر همتایان کارگیشان شریک می‌شدند. بعضی‌ها موقع صرف ناهار همان جا می‌ماندند و درباره‌ی موضوعات مورد علاقه‌ی‌شان بحث می‌کردند. به این ترتیب، بسیاری از جوانان ساده، تجربه‌ی هم بستگی طبقاتی را فرا می‌گرفتند. خانه‌ی کارگر در عمل به صورت مدرسه‌ای برای عمل جمعی در آمده بود.» (۴۹)

با این همه، فعالیت‌های سازمان یافته‌ی بیکاران به خانه‌ی کارگر محدود نبود. چند انجمن بیکاران هم ایجاد شده بود. کارگران بیکار شده در آبادان، سازمان پرکارتری را با نام «سندیکای کارگران پروژه‌ای و فصلی آبادان» تاسیس کردند. همان طور که پیش از این اشاره شد، نطفه‌ی اولیه‌ی این سندیکا چند هفته قبل از پیروزی انقلاب در یک نشست اتفاقی در یک قهوه‌خانه‌ی محلی (قهوه

خانه‌ی بوشهری‌ها) بسته شد و در آن ثبت نام مقدماتی و کار مقدماتی مبارزه آغاز شده بود. به دنبال آن، تجمعی از سوی گروهی از کارگران در دانش‌کده‌ی صنعت نفت برگزار شد و طی آن یک شورای موسس تشکیل گشت. این شورا، عضوگیری‌اش را از طریق قهوه‌خانه‌های محلی به عنوان محل جلسات آغاز کرد. در این مرحله، اولویت نخست داشتن یک مقر (ستاد) دائمی بود. به دنبال مذاکرات فشرده و درگیری‌هایی با مقامات شهر، آنان موفق شدند مقر اتحادیه‌ی سابق کارگران را، که تحت کنترل دولت قرار داشت، به عنوان ستاد خود برگزینند. (۵۰) آنان هم چنین، سندیکا را به «کمیته‌ی امداد امام»، «پاسداران محلی» و «دفتر فرمانداری» معرفی کردند. (۵۱) سندیکا توانست بیش از سیزده هزار کارگر بیکار را از حدود بیست حرف‌گوناگون و با مهارت‌ها و درآمدهای متفاوت سازمان دهی کند. (۵۲) شورای موسس بر اساس تجربه‌ی پیش از استقلال الجزایر، تجربه‌ی بعد از انقلاب نیکاراگوئه و ایران دهه‌ی ۱۳۲۰، مجموعه‌ای از اقدامات قانونی را در دستور کار قرار داد. مهم‌ترین وظیفه‌ی آنان عبارت بود از گفت و گو با کارفرمایان و درخواست از آن‌ها برای به کار گماشتن مجدد کارگران بیکار شده. هم چنین وظایف دیگرش، یافتن شغل برای بقیه‌ی اعضا و تضمین پرداخت حق بیکاری به بیکاران بود. (۵۳) هدف درازمدت سندیکای کارگران آبادان، ایجاد اتحادیه‌ی بیکاران در دیگر استان‌ها و در نهایت، خلق «یک اتحادیه‌ی متحد ملی» بود.

سندیکای کارگران فصلی و پروژه‌ای آبادان طی مدت فعالیت‌اش، امتیازاتی را از طریق گفت و گو با مقامات استانی به دست آورد که از آن جمله بودند، به سر کار بازگرداندن گروهی از کارگران و تضمین پرداخت وام به بیکاران. (۵۴) بین سندیکا و مقامات رسمی درباره‌ی نحوه‌ی اختصاص این وام‌ها، اختلافی بروز کرد. در حالی که وزارت کار نقش سندیکا را در فرآیند اختصاص و توزیع وام‌ها به رسمیت شناخته بود، بخشی از روحانیون و نیروهای انتظامی محل آن را نپذیرفتند و پیشنهاد کردند که این وام‌ها از طریق مساجد توزیع شوند. به هر حال، سندیکا این پیشنهاد را نپذیرفت. سرانجام طی توافقی که صورت گرفت، هر دو طرف موافقت کردند که مدارس به جای مساجد، محل پرداخت این وام‌ها باشد. (۵۵)

نقش سازمان دهندگان

فعالان جوان، که عمدتاً دانش‌جویانی دارای گرایش‌های رادیکال اسلامی و سوسیالیستی بودند، نقش مهمی در بسیج و سازمان دهی بیکاران ایفا کردند. این فعالین، عمدتاً دیپلمه‌های بیکاری را که آمادگی بیش‌تری برای بسیج شدن داشتند، به عنوان اهداف سازمان دهی انتخاب می‌کردند. انقلاب به دانش‌جویان تجربه‌ی کار جمعی بیش‌تری داده بود. این فعالین، سپس نگرانی‌های این کارجویان جوان را به مساله‌ی کلی بیکاری جامعه پیوند می‌زدند. مهارت‌های اجتماعی، سواد و انعطاف این فارغ‌التحصیلان دبیرستانی، آنان را به سازمان دهندگان و بسیج‌کنندگان بالقوه‌ای برای احقاق حقوق خودشان تبدیل کرده بود. یکی از سازمان دهندگان سوسیالیست، چگونگی تأثیر این تاکتیک را در ایجاد سازمان بیکاران در کرمانشاه چنین تشریح کرد:

«ما، دیگران (دیپلمه‌ها) را جمع کردیم و از آنان خواستیم که نظرات‌شان را (درباره‌ی اقدامات اعتراضی) بیان کنند. و به این نتیجه رسیدیم، که هر یک از ما که در این جا حاضر است، باید



مسئولیتی را بپذیرد. مثلاً باید دوستان، خویشاوندان، همسایگان و همکاران مان را از چنین اقداماتی آگاه سازیم. و نیز باید درباره‌ی آماده کردن اعلامیه برای توزیع در سراسر شهر چاره‌ای بیندیشیم» (۵۶)

دیپلمه‌های کرمانشاه در ابتدا اصرار داشتند، که سازمان مخصوص و انحصاری خود را داشته باشند. اما بعدها قانع شدند، که آنان هم درد مشترکی با دیگر بیکاران دارند. (۵۷) بنابراین، سربازگیری شان از میان تهی دستان بیکار، کارگران ساختمانی و کارگران فصلی در محلات تهی دست نشین آغاز شد. در نخستین تلاش جمعی شان، آنان موفق شدند حدود صد نفر بیکار را گرد هم آوردند. در این تجمع، سخن رانان بر اهمیت ایجاد یک انجمن بیکاران و متحد ساختن همه‌ی بیکاران تاکید کردند. به دنبال یک تظاهرات خیابانی، سازمان دهندگان خواهان یک تحصن در ساختمان فرمانداری شدند. در همین موقعیت بود که جمعیت، هفت نماینده را از بین خود انتخاب کرد که چهار نفرشان دیپلمه بودند (دو مرد و دو زن)، دو کارگر بیکار و یک نماینده از بین والدین دیپلمه‌ها. چند روز بعد، این نمایندگان در یک پارک عمومی با شرکت جمعیت پنجاه نفری با یک دیگر ملاقات کردند، تا یک نام رسمی برای سازمان شان برگزینند و آئین نامه‌ی تصمیم گیری و بحث نشست‌ها را تدوین کنند. و بدین گونه، «اتحادیه‌ی افراد بیکار کرمانشاه» ایجاد شد. (۵۸)

به رغم آن که فعالیت‌های سازمان یافته‌ی بیکاران گسترده بود، اما عمدتاً در بخش‌های مختلف کشور به صورت محلی و محدود باقی ماند. بیش تر آنان چنان در تلاش روزمره‌ی شان برای بقا و امرار معاش سرگرم بودند، که به سختی می‌توانستند به دنیای خارج توجه داشته باشند. وظایف حیاتی‌یی چون عضوگیری، مقابله

با نیروهای انتظامی و حفظ روحیه، بیش تر انرژی این سازمان‌ها را می‌گرفت. گفت و گوی ایجاد یک انجمن هماهنگی ملی عمدتاً از سوی فعالان چپ گرا دنبال می‌شد. (۵۹)

یک تلاش جدی انجام شد، تا این مبارزات فردی و منفرد را با یک زمینه‌ی ملی پیوند بزنند. در سوم اردیبهشت ۱۳۵۸، هیات‌هایی از حدود بیست شهر و بخش در خانه‌ی کارگر تهران جمع شدند. هدف آنان متحد ساختن مواضع و استراتژی‌ها برای ایجاد یک سازمان ملی بیکاران بود. این هیات‌ها هم چنین شرایط و وضعیت بیکاران را در بخش‌های مختلف کشور مورد بحث قرار دادند. و به طور خاص در مورد انشعابات و جدایی‌های حاصل از پذیرش مساله‌ی وام بیکاری گفت و گو کردند. (۶۰) این نشست، سه روز طول کشید و به هیچ گزارش گری اجازه‌ی ورود به سالن کنفرانس داده نشد. در پایان این نشست، بیانیه‌ای صادر شد و در آن از همه‌ی توده‌های بیکار سراسر کشور خواسته شد که در راه پیمایی روز اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت) ۵۸ شرکت کنند و دولت را مخاطب قرار دهند. قطع نامه هشدار می‌داد، که اگر مقامات به درخواست‌ها پاسخ مثبت ندهند، سازمان دهندگان به «اقدامات جدی‌تر و مستحکم‌تری برای اطمینان از

دست یابی کارگران به اهداف به حق شان دست خواهند زد.» (۶۱) در حقیقت، سرعت وقوع تلاش‌های سازمان یافته فوق‌العاده بود. نشست تهران در سوم اردیبهشت، اوج تلاش‌هایی بود که فقط دو ماه پس از انقلاب انجام شد. ایجاد یک انجمن تشکیلاتی، اغلب، آخرین مرحله‌ی مبارزه را تشکیل می‌دهد. اگر اعتراضات توده‌ای و خود به خودی و یک بسیج غیرتشکیلاتی، نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد؛ در آن صورت یک سازمان دهی تشکیلاتی نیاز بود، تا تداوم مبارزه را تضمین نماید. در ایران، خط فاصل بین عمل توده‌ای و کار سازمانی مخدوش شده به نظر می‌رسید؛ زیرا اول آن که، مردم تازه از یک انقلاب موفقیت آمیز سربلند بیرون آمده بودند و آمادگی کافی برای بسیج شدن را داشتند. دوم آن که، بسیج کنندگان ارزش زیادی برای ساختار انجمنی قایل بودند و آن را به مثابه اقدامی برای موفقیت تلقی می‌کردند. گروه‌های چپ، به طور خاص، بر یک کار سازمانی اصرار می‌ورزیدند و کار نهادی - ساختاری را عنصر ضروری در ایجاد یک پایگاه طبقاتی مطمئن برای خود می‌دانستند. با این حال، در اکثر موارد این انجمن‌ها دارای ساختار تشکیلاتی ضعیفی بودند و غالباً تنها به صورت یک کمیته‌ی خاص هماهنگی برای بسیج عمل می‌کردند. آنان به ندرت از یک شیوه‌ی سازمانی دقیق بهره می‌بردند و یا از مبارزات انتخاباتی و رقابتی برای گزینش نمایندگان حمایت می‌کردند. به رغم تلاش‌های وسیع، نبود زمان کافی به این سازمان‌ها اجازه نداد که کارایی شان را امتحان کنند. جنبش بیکاران به زودی به یک سراسیمگی سقوط جدی رسید.



مرگ

جنبش با همان سرعتی که متولد شده بود، دچار مرگ و پریشانی شد. اول ماه مه آن سال، اوج قله‌ی عمل جمعی بیکاران بود. عقب گرد تدریجی جنبش پس از آن آغاز شد، تا آن که مرگ واقعی‌اش در پاییز ۵۸ فرا رسید. جنگ کردستان در تابستان ۵۸، فعالیت‌های جنبش را تضعیف کرد. با آغاز جنگ در کردستان، دولت از فرصت استفاده کرد و به فرونشاندن دیگر ناراضیان و مخالفان پرداخت. اگر چه راه پیمایی اعتراضی از سوی بیکاران صورت گرفت، اما میزان برد و وسعت شان محدود ماند. در یازدهم مهر آن سال، یک جمعیت هزار و پانصد نفره‌ی بیکاران، دومین راه پیمایی را طی یک هفته در جلوی دفتر نخست وزیر انجام دادند. نیروهای انتظامی به سوی آنان تیراندازی کردند و دولت هشدار داد، که به اقدامات جدی علیه معترضان دست خواهد زد. (۶۲) در جو دراماتیک ناشی از اشغال سفارت آمریکا در تهران، در آبان ۵۸، دغدغه‌ها و نگرانی‌های بیکاران در میان هیاهوی مبارزه با «آمریکا» گم شد. در حقیقت، همان روزی که دانش جویان اسلام گرا از دیوار سفارت خانه‌ی آمریکا بالا می‌رفتند، شمار بزرگی از بیکاران در حال راه پیمایی در خیابان‌های پایتخت بودند. اما فریادهای نومیدانه این تظاهرکنندگان در میان صدای رسای تظاهرات توده‌ای در سطح ملی، که از محوطه‌ی سفارت آغاز شده بود، گم شد. چرا جنبش با این سرعت فروکش کرد؟ نخست به این علت، که

فشارهای سیاسی شدید بود. سازمان‌های شبه نظامی طرف دار دولت، فشارهای روانی و فیزیکی شان را علیه جنبش به طور بی سابقه تشدید کردند و به ستاد مرکزی بیکاران حمله کرده و آن را غارت نمودند. رهبران جنبش را «کمونیست کافر» و یا «منافق» می نامیدند. نیروهای انتظامی مسلح تقریباً به هر تحصنی که از سوی بیکاران صورت می گرفت، با خشونت حمله می کردند. به ویژه پس از آن که به این نتیجه رسیدند، که گروه‌های رایکال چپ و مجاهدین در پشت این حرکت‌ها قرار دارند. حرکت‌هایی که به باور این گروه‌های حامی دولت، هدف‌اش تضعیف انقلاب بود. گزارش‌های متعددی درباره‌ی حمله به بیکاران در تهران، اصفهان، آبادان، اهواز، گچساران و خرم آباد وجود داشت، که اغلب آن‌ها طی دو ماه نخست پس از پیروزی انقلاب صورت گرفت. از سوی دیگر، کارفرمایان برای به ستوه آوردن کارگران بیکار شده - به ویژه آن‌هایی که صدای اعتراض‌شان را بلند کرده و از دولت می‌خواستند، که صنایع را در اختیار خود بگیرد - جوخه‌های کارگری تشکیل دادند. (۶۳) برخی از امامان جمعه نیز فعالان بیکار را عوامل ضد انقلاب معرفی می‌کردند و جمعیت نمازگزار را، که عمدتاً خودشان هم از طبقات کم درآمد بودند، تحریک می‌کردند که به تجمعات بیکاران حمله کرده و مانع از فعالیت‌شان شوند. این افراد این توانایی را داشتند، که تهی دستان را علیه تهی دستان بسیج کنند. به رغم اختلافات درونی، تمامی دسته‌های داخلی نخبگان حاکم بر آن بودند که به اعتراض بیکاران خاتمه داده شود. رادیکال‌ها و محافظه کاران، لیبرال‌ها و اسلام گراها، همگی این فعالان را فرصت طلبان کم تحمیلی می‌دانستند که می‌خواهند قبل از رسیدن میوه انقلاب آن را بچینند. (۶۴)

عامل دوم در تضعیف جنبش، مناقشه‌ی درونی رهبران‌اش بود، به ویژه رهبرانی که داری گرایش‌های سیاسی قوی و خاص خود بودند. در حالی که فعالان مسلمان با هم راهی کارگران غیر سیاسی تمایل به آن داشتند که به دستاورد فوری و کوتاه مدت قانع باشند، رهبران چپ رادیکال و کارگران «سیاسی» اصرار داشتند که مبارزه را باید درازمدت کرد، تا به صورت یک تلاش کلی برای تضعیف دولت موقت در آید. (۶۵) به علاوه، به رغم آن که سازمان دهندگان کوشیدند که بین فارغ التحصیلان بیکار و کارگران بیکار وحدت و اتحاد ایجاد کنند، شکاف بین این دو هم چنان باقی ماند. (۶۶)

بدون شک، چپ‌ها نقش مهمی در تبلیغ و تشریح رنج و مشقت توده‌های بیکار داشتند. آنان به ویژه بر این نکته اصرار داشتند، که جنبش باید رادیکالیزه شود و دارای هویت سیاسی مشخصی گردد. بیش‌تر نشریات گروه‌های چپ و به ویژه گروه‌های مائوئیست که به «خط سوم» معروف بودند، در برگرفته‌ی گزارش‌های متعددی درباره‌ی مبارزت بیکاران بود. آنان تحلیل‌هایی درباره‌ی علل «کمبود کار» ارائه و آن را به «بحران سرمایه داری» مربوط می‌دانستند. و به دنبال آن، راه حل‌هایی برای مقابله با بیکاری ارائه می‌کردند. یک هفته‌نامه‌ی ویژه به نام «علیه بیکاری»* از سازمان رزمندگان در تشریح این گونه مسایل شهرت داشت. تعدادی از کارگران مبارز هم چون علی عدالت فام، حسن لر، اسد و دیگر کارگران که اکثرآ دارای گرایش‌های مائوئیستی بودند، مبارزات تهران را رهبری می‌کردند. هم‌تایان‌شان نیز مبارزات جویندگان کار در شهرستان‌ها را بسیج و سازمان دهی می‌نمودند.

با آن که کمک به تهی دستان، انگیزه‌ی اصلی فعالین چپ بود، آنان در عین حال از آن برای مقاصد سیاسی خود بهره می‌گرفتند. هدف

اول‌شان، تضعیف دولت «بورژوا لیبرال» موقت و هدف دوم، کسب حمایت سیاسی برای چپ‌ها بود. این بدان معنی بود، که منافع جنبش می‌توانست عملاً قربانی استراتژی سیاسی گروه‌های سیاسی خاص شود. (۶۷)

نکته‌ی نهایی و شاید مهم‌ترین نکته آن بود، که پیش آمدها و حوادث هم زمان و استثنایی - یعنی از دست دادن ناگهانی و گسترده‌ی کار در شرایط انقلاب - که تولد جنبش را سریع کرده بود، به تدریج داشت تغییر می‌کرد. تعدادی از کارخانه‌ها کارشان را از سر و تعدادی از کارگران‌شان را مجدداً به کار گرفتند. طی شش ماه اول انقلاب، حدود پنجاه درصد کارخانه‌ها و واحدهای کوچک، تولیدشان را از سر گرفته بودند. (۶۸) بخش کاربر ساختمان، که سابقاً حدود یک میلیون نفر کارگر را به خدمت گرفته بود، هنوز نیاز به تجدید حیات داشت. در این مورد، دولت موقت حدود دوازده هزار میلیون ریال اعتبار به مقاطعه کاران داد، تا آنان بتوانند دستمزدها را پرداخت نمایند و تمام بخش ساختمان فعالیت‌اش را از سر گیرد. (۶۹) فعالیت‌های بخش ساختمان نیز در نیمه‌ی دوم سال ۵۸ با ساختن واحدهای کم هزینه و کوچک ساختمانی آغاز شد. (۷۰) تا ماه اردیبهشت ۵۸، حدود بیست و یک هزار شغل در این بخش ایجاد گردید. (۷۱)

برخی مواقع، کارگران بیکار شده کارگاه‌های‌شان را در اختیار می‌گرفتند و شورایی را برای اداره‌ی آن تعیین می‌کردند و بعد از دولت می‌خواستند که مدیران حرفه‌ای را به کار بگمارد، تا کارها از سر گرفته شود. (۷۲) مثلاً در هفدهم اردیبهشت ۵۸، ده کارگر در کارخانه‌ی متوساک سعی نمودند با توسل جستن به یک تحصن، شغل‌شان را دوباره به دست آورند. آنان اشغال و تحصن‌شان را به مدت بیست و پنج روز ادامه دادند و بعد بیانیه‌ی را منتشر کردند:

«بیست و پنج روز تحصن با چهار روز اعتصاب غذا، نتیجه‌ی؟... هیچ!»
در ادامه نوشتند:

«ما چه می‌توانستیم بکنیم؟ تنها یک راه باقی مانده بود؛ تصرف کارگاه و اداره‌ی آن توسط خودمان. بنابراین، روز یکشنبه یازدهم اردیبهشت ما داخل کارگاه شدیم و بعد از تعمیر دستگاه‌ها و تقسیم مسئولیت‌ها، تولید را از سر گرفتیم و محصول را فروختیم.» (۷۳)

به همان ترتیب، کارگران بیکار شده‌ی «پلاستو ماسوره کار» کارخانه را بازگشایی کردند و کار را از سر گرفتند. (۷۴) اگر چه این تاکتیک در برخی موارد در بازیافتن شغل موثر واقع می‌شد، در بسیاری مواقع فاقد کارایی بود. مثلاً شاغلان مشاغل «غیر اسلامی»، نظیر کاباره‌ها، کلپ‌های شبانه روزی و موسسه‌ی بلیط بخت آزمایی، هیچ شانس‌ی برای به دست آوردن مجدد شغل‌شان نداشتند. دولت و وزارت کار بر اثر فشار زیاد جنبش بیکاران تلاش نمود، تا برخی مشاغل موقتی مثل جاده سازی و یا کاشتن درخت در اماکن عمومی ایجاد کند. هر چند دولت بازرگانان رسماً هر گونه استخدام در بخش دولتی را متوقف ساخته بود، اما چند نهاد انقلابی مثل جهاد سازندگی، نهضت سوادآموزی و بنیاد مسکن، شمار زیادی از سپاه بیکاران را به خود جلب کرده بودند. مثلاً، جهاد سازندگی - که در خرداد ۵۸ تاسیس شد - حدود ۳۲۷ مرکز در سراسر کشور داشت و حدود چهارده هزار و ۸۰۰ نفر را به خدمت گرفت و چهار هزار و ۷۰۰ نفر داوطلب داشت. (۷۵) درصد کوچکی از ۲۰۰ هزار نفر فروشنده‌ی بلیط‌های بخت آزمایی از سوی نیروی تازه تاسیس سپاه



به عنوان سیگارفروش در خیابان‌ها به کار گرفته شدند، تا با احتکار این کالا مبارزه کنند. (۷۶) ایجاد شغل برای دیپلمه‌های بیکار نیز از آذر ۵۸ با تاسیس تعاونی‌های تولیدی در سراسر کشور آغاز شد. (۷۷) و سرانجام، وام بیکاری مورد پیشنهاد دولت - اگر چه ناچیز بود - نوعی راه حل موقت برای برخی بیکاران تهی دست محسوب می‌شد. این پیشنهاد، مسلماً شکافی را بین دسته‌های مختلف بیکاران ایجاد می‌کرد. تا هفدهم مرداد ۵۸، در عرض سه ماه، حدود ۱۸۲ هزار کارگر بیکار شده به طور متوسط ماهانه یک وام نه هزار و ۵۰۰ ریالی دریافت کردند. (۷۸) اما پس از شش ماه، یعنی بعد از تابستان ۵۸ و با این استدلال که «سرمایه‌گذاری صنعتی» آغاز شده بود و کارگران کم کم به سرکارشان باز می‌گشتند، پرداخت وام - و به طور کلی طرح - متوقف شد. (۷۹) دولت، طرح را با نام «وام شرافت» برای دیپلمه‌های بیکار در نظر گرفت. سرمایه‌ی آن می‌بایست از صندوقی تامین می‌شد، که با یک درصد حقوق شهروندانی که مایل بودند در طرح شرکت کنند، به وجود می‌آمد. پول شرکت کنندگان در طرح طی پنج سال از سود دولت بازپرداخت می‌شد. (۸۰)

در همین حال، نهادهای خانواده، خویشاوندان و شبکه‌ی سنتی روابط نیز از بیکاران حمایت به عمل آورد. بیکاران جوان، به خانواده‌هایشان متکی بودند و افراد مسن‌تر به شبکه‌ی خویشاوندان و دوستان متوسل می‌شدند، تا نوعی کار، وام و یا کمک دریافت کنند. و سرانجام، روش سنتی اتکا به شبکه‌های غیر رسمی که در تضاد با انجمن‌های دارای گرایش‌های سیاسی بود، به هم راه اعمال فشارهای سیاسی نیروهای دولتی و تغییرات اقتصادی در کشور، به مرگ جنبش بیکاران کمک کرد. نهادهای سنتی، بیکاران را کم انگیزه‌تر کردند؛ تغییر شرایط اقتصادی، آفرینندگان جنبش را فرسوده‌تر کرد؛ و سرانجام، اعمال فشارهای سیاسی، جنبش را از رهبرانش محروم نمود؛ شروع جنگ در کردستان، ضربه‌ی هول‌ناکی بر بدنه‌ی ضعیف جنبش وارد ساخت، در حالی که هیجان و شور و اشتیاق حاصل از اشغال سفارت آمریکا در تهران، اصل وجود جنبش را از دور خارج ساخت.

جنبش بیکاران ایران، به رغم ضعف‌های سازمانی‌اش، پیش روی‌های مهمی نیز داشت. این جنبش، دولت موقت را مجبور کرد که به مدت شش ماه به حدود ۱۸۰ هزار بیکار، وام و کمک اعطا کند و چندین شغل موقت برای آنان ایجاد کند. در برخی از استان‌ها، مقامات مسئول محلی تحت فشار و مبارزات بیکاران ناچار شدند، تعدادی از کارخانه‌های تعطیل شده را بازگشایی کنند. در بعضی جاها، کارگران بیکار شده راساً و بدون رضایت کارفرمایان، کارگاه‌هایشان را فعال کردند. و مهم‌تر از همه این که، جنبش، دولت را وادار کرد در بازسازی اقتصاد کشور و به طور خاص صنایع فلج شده‌اش - که بیش‌ترین نیروی کار را در خود داشت - عجله کند. اما همین دستاوردهای زیاد، خود به تضعیف جنبش کمک کرد. کارگران بیکار شده‌ی بخش صنعت، که پیش‌تاز مبارزات و سازمان‌های کارگری بودند، کم کم به شغل سابق‌شان باز می‌گشتند. دیگران نیز یا برای خود کار پیدا می‌کردند و به شغل سابق‌شان باز می‌گشتند و یا دنبال مفر جدیدی برای ادامه‌ی زندگی خود می‌گشتند. خلاصه این که، جنبش بیکاران دقیقاً به این دلیل رو به تحلیل رفت که موفقیت‌هایی کسب کرد.

اما برای بسیاری از افراد فاقد کار، مشکل بیکاری هم چنان باقی ماند، به ویژه آن که گروه‌هایی از جویندگان کار نیز وارد بازار می‌شدند.

امتیازات کسب شده توسط جنبش، نه به شکل عمده بیکاری را کاهش داد و نه رنج و مشقت بسیاری از بیکاران را پایان بخشید. جنبش از همان ابتدا نتوانست پرداخت حق بیکاری مورد درخواست‌اش را برای بیکاران تضمین کند. و در عوض، صرفاً به وام بیکاری اکتفا کرد. وام بیکاری اگر چه کسی انتظار بازپرداخت‌اش را از سوی بیکاران نداشت، اما فقط شامل ده درصد بیکاران می‌شد. (۸۱) و بعد از شش ماه آن هم قطع شد. طرح‌های ایجاد اشتغال نیز محدود باقی ماندند. نه تنها هزاران بیکار باقی مانده نتوانستند کاری برای خود بیابند، بلکه موج جدیدی از مهاجرت‌های روستایی - شهری در سال‌های آتی، انبوه جمعیت بیکاران را بازهم بیش‌تر کرد. خلاصه این که، شرایط استثنایی (بیکاری گسترده و ناگهانی و وجود عنصر ایدئولوژیک) که به رشد جنبش بیکاران کمک کرده بود، در حال تغییر کردن بود، اما مشکل بیکاری هم چنان باقی ماند.

جمعیت بیکار می‌بایست خود را با واقعیات سیاسی و اقتصادی جدید وفق می‌داد. رژیم اسلامی به تحکیم و تثبیت کنترل‌اش بر مبارزات مردمی رو می‌آورد. انبوه بیکاران منتقد و کارگران بیکار شده‌ی کارخانه‌ها به سر کار بازگردانده شدند. و بنابراین، جنبش را رها کردند. برای بقیه‌ی بیکاران، دوره گردی و دست فروشی، عام‌ترین گزینه بود.

بسیاری از انقلابیون بیکار، در عین حالی که در جنبش دخالت داشتند، جست و جوی شخصی‌شان را برای یافتن منافع درآمدی جایگزین هرگز رها نکردند. شاید افراد بسیاری مثل احمد میرزایی بودند، که یک دیپلمه بیکار بود، و وضعیت‌اش را چنین توصیف می‌کرد:

«به دلیل بیکاری، من مسئولیت رفع اشکالات برق همسایگان را قبول کردم و در عوض آنان به من دست مزد می‌دهند. بعضی وقت‌ها هم با تاکسی برادرم کار می‌کنم.» (۸۲)

بعضی‌ها نیز متقاعد شده بودند که اگر کمی تلاش کنند، می‌توانند هر کاری به دست آورند. علی گلستانی، دیپلمه‌ای که به مدت شش ماه در کار بازار بوده، معتقد بود:

«مردم اگر کمی زرنگ باشند، هزار کار می‌توانند انجام دهند. مثلاً می‌توانند در خیابان میوه بفروشند، دست فروشی کنند، فروشنده‌ی فروشگاه‌ها شوند و یا در کارهای پاره وقت و فصلی به کار بپردازند.» (۸۳)

در حقیقت، هزاران نفر از این بیکاران به کارهای «خیابانی» - یعنی اشغال یک نقطه در پیاده‌روها، پارک‌های عمومی و معابر پر رفت و آمد شهرهای بزرگ - روی آوردند و بساط‌ها و دکه‌هایشان را در آن بنا کردند.

جنبش بیکاران پایان گرفت، اما سیاست‌های خیابانی ادامه یافت. این سیاست صرفاً از حوزه‌ی بیکاران به کارگران «خیابانی» و به طور خاص به دست فروشان خیابانی انتقال یافت. سیاست خیابانی با تغییر نمایندگی‌اش از بیکاران به دست فروشان، شکل متفاوت و پیاپی دیگری گرفت و در حوزه‌های سیاسی متفاوتی وارد شد و این، موضوع بحث فصل بعدی را تشکیل می‌دهد.

* * *

پانویس‌ها:

- ۱- بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی سالانه، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۷؛
- ۲- ر. ک. «بیکار»، شماره‌ی ۱۳، یک مرداد ۱۳۵۸: صفحه‌ی ۶؛
- ۳- ارزیابی برنامه و بودجه مبتنی است بر تعمیم یک تحقیق درباره‌ی



بیکاری تهران در سال ۵۸، ر. ک. سالنامه آمار ۶۱، صفحه‌ی ۱۰۲، جدول ۳۰، «تهران مصور»، بیست و چهارم فروردین در سال ۵۸، که بر اساس آن: «مطابق یک آمار رسمی، سه میلیون نیروی کار، بیکار هستند. اما اکثر آنان کارگر فصلی و ساختمانی هستند». ر. ک. «تهران مصور»، شماره‌ی ۱۲، فروردین ۵۸، صفحه‌ی ۱۲، شورای دیپلمه‌های بیکار نیز آمار مشابهی را ارائه کرد؛ ر. ک. «پیروزی»، شماره‌ی ۳، آذر ماه ۵۹، صفحه‌ی ۳۱، در سال ۵۵ حدود ۹۰۰ هزار نفر بیکار وجود داشتند (یعنی حدود ۱۰/۲ درصد نیروی کار). اگر این تعداد در آغاز انقلاب به یک میلیون رسیده بود، به دلیل وقایع و حوادث ناشی از انقلاب، حدود دو میلیون نفر دیگر هم شغل‌شان را از دست دادند. ر. ک. فرجادی، بررسی بازار کار، اشتغال و بیکاری در ایران، صفحه‌ی ۶۹. به هر حال، ما این نکته را می‌دانیم که کم‌تر از ۵۰۰ هزار نیروی بیکار تا سال ۵۹ در وزارت کار به ثبت رسیدند. برای تحویل ترکیب نیروهای بیکار پس از انقلاب ر. ک. «جنگ کار و بیکاری»، «پیروزی»، شماره‌ی ۳، آذر ماه ۵۹، صفحات ۳۰ الی ۳۵؛

۴- ر. ک. سازمان برنامه و بودجه، «بررسی بیکاری در تهران»، تابستان ۵۸؛

۵- A. Baiat, Whi Don t the unemploieed Rebssol

۶- مصاحبه با مصطفی، یکی از سازمان دهندگان کارگران بیکار در شهر نفت خیز آبادان، لس آنجلس، هشتم می ۱۹۸۶. هم چنین سازمان چریک‌های فدایی خلق، «گزارشی از تشکیل سندیکای کارگران پروژه‌ای (فصلی) آبادان»؛

۷- «آینده‌گان»، بیست و پنجم فروردین ۵۷؛

۸- سازمان چریک‌های فدایی خلق، «گزارشی از مبارزات کارگران بیکار شده»؛

۹- همان منبع؛

۱۰- «پیغام امروز»، یازدهم فروردین ۵۸؛

۱۱- همان منبع؛

۱۲- مثلاً مراجعه کنید به: «کارگر به پیش»، نشریه‌ی سازمان بیکار، ۵، هشتم خرداد ۱۳۵۸؛ ۴؛

۱۳- ر. ک. بارزگان، «مسایل و مشکلات سال اول انقلاب»؛

۱۴- فداییان خلق، «گزارشی از کارگران بیکار شده»، صفحه‌ی ۳۰؛

۱۵- ر. ک. «تهران مصور»، «بر بیکاران متحصن در نوروز چه گذشت؟» دهم فروردین ۵۸. هم چنین ر. ک. به روزنامه‌ی «آینده‌گان»، نهم فروردین ۵۸، صفحه‌ی ۳. هم چنین مصاحبه با ناصر، یکی از شرکت کنندگان در عملیات، دسامبر ۱۹۹۲، آلمان؛



۱۶- یک کپی از اعلامیه در اختیار مولف است؛

۱۷- «آینده‌گان»، بیست و نهم اسفند ۱۳۵۷؛

۱۸- «تهران مصور»، شماره‌ی ۱۰، دهم فروردین ۵۸، صفحه‌ی ۱۹؛

۱۹- همان منبع؛

۲۰- برگرفته از مصاحبه با ناصر، یکی از هدایت‌گران و شرکت کنندگان در اعتصاب غذا، آذر ۶۳. این حس فریب و انتظار را می‌توان از خلال اظهارات یکی از بیکاران بیکار شده دریافت: «حالا هفت ماه است، که ما بیکاریم. آیا واقعا نتیجه‌ی انقلاب مان این بوده است که ما بیکار رها شویم، بی آن که پولی از خودمان داشته باشیم؟ در آن روزها، در آغاز انقلاب و طی اعتصاب‌ها، مدیران کارخانه تهدیدمان می‌کردند که پلیس را خبر خواهیم کرد. حالا هم همان کار را می‌کنند و نیروهای انتظامی را خبر می‌کنند.» «آینده‌گان»، خرداد ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۴؛

۲۱- «آینده‌گان»، بیست و نهم اسفند ۵۷؛

۲۲- «تهران مصور»، شماره‌ی ۱۰، دهم فروردین ۵۸؛

۲۳- مصاحبه با ناصر، یکی از شرکت کنندگان در اعتصاب غذا، دسامبر ۱۹۹۴؛

۲۴- چریک‌های فدایی خلق، «گزارشی از کارگران بیکار شده». هم چنین مصاحبه‌ی من با قاسم، یک کارگر اخراجی، که از فعالان کارگران بیکار شده در آبادان بود و نیز مصاحبه با مهرداد یکی از سازمان دهندگان چپ؛

۲۵- «آینده‌گان»، نهم خرداد ۵۸؛

۲۶- «آینده‌گان»، پانزدهم فروردین ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۳؛

۲۷- «آینده‌گان»، بیست و هفتم فروردین ۵۸، صفحه‌ی ۳؛

۲۸- «کارگر به پیش»، شماره‌ی ۵، هشتم خرداد ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۷؛

۲۹- «کار»، شماره‌ی ۷، فروردین ۵۸؛

۳۰- «کار»، شماره‌ی ۷، سی‌ام فروردین ۵۸؛

۳۱- «کار»، شماره‌ی ۶، فروردین ۵۸؛

۳۲- یک نسخه از قطع نامه در اختیار نویسنده است؛

۳۳- «کار»، شماره‌ی ۹، سیزدهم اردیبهشت ۵۸، صفحه‌ی ۸؛

۳۴- ر. ک. «کار»، شماره‌ی ۷، سی‌ام فروردین ۵۸، صفحه‌ی ۵؛

۳۵- همان منبع؛

۳۶- نشریه‌ی فداییان خلق، بیست و یکم اسفند ۵۷؛

۳۷- «کار»، شماره‌ی ۱۹، اردیبهشت ۵۸؛

۳۸- مصاحبه با رضا، سازمان دهنده‌ی بیکاران در کرمانشاه، دهم فوریه ۱۹۹۳؛

۳۹- همان منبع؛

۴۰- E. abrahamian, Khomeinism

۴۱- برای دیدن یک گزارش مشروح درباره‌ی روز اول ماه می ۵۸، ر. ک. «فرهنگ نوین»، شماره‌ی ۴، اردیبهشت ۱۳۵۸، «گزارش ویژه اول ماه می»؛

۴۲- A. Bayat, Workers and Revolution in Iran, p.۱۰۴

۴۳- ر. ک. خالصی، «تاریخچه‌ی بست و بست نشینی»؛

۴۴- خالصی، همان منبع. به تداوم استفاده از مفهوم بست نشینی از عصر قدیم تا معاصر توجه کنید به صفحات ۵۹-۷۰. در فرهنگ‌های بزرگ ایران مثل دهخدا و فرهنگ معین، «تحصن» نیز به عنوان مترادف «بست نشینی» توصیف شده است. در حالی که برخی از عناصر تحصن سنتی (مثل توسل جستن به دربار سلطنتی و یا وزارت دادگستری)، هم چنان تداوم داشت، مفهوم این واژه با گذشت زمان تغییر زیاد



۶۴- این نکته در اظهارات بسیاری از مقامات مسئول بلافاصله پس از انقلاب تصریح شده است؛
 ۶۵- مصاحبه با فعالان چپ دست اندر کار جنبش نیز موید این نکته است؛
 ۶۶- نشریاتی نظیر «کار»، «بیکار»، «خبرنامه»، «کارگر کمونیست» و «مجاهد»؛
 ۶۷- مصاحبه با درویش پور، یکی از دست اندر کاران مبارزه‌ی کارگران بیکار، در پائیز ۷۲؛
 ۶۸- بازرگان، «مسایل و مشکلات سال اول انقلاب»، صفحه‌ی ۱۲۲؛
 ۶۹- همان منبع؛
 ۷۰- بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی سالانه ۶۲، صفحه‌ی ۸؛
 ۷۱- این از طرف وزیر کار در «آینده‌گان»، دوم اردیبهشت ۵۸، صفحه‌ی یک اعلام شد. به علاوه، وزیر راه و ترابری اعلام کرد، که این وزارت خانه حدود ۵۰۰ کارگر ماهر و غیر ماهر را برای ساخت جاده به خدمت گرفته است. ر. ک. «آینده‌گان»، شانزدهم خرداد ۵۸، صفحه‌ی ۴؛

۷۲- bayat, workers and Revolution in Iran

۷۳- اعلامیه‌ی اصلی کارگران پس از شروع تحصنشان نزد نویسندگان موجود است. ر. ک. «کار»، شماره‌ی ۹، سیزدهم اردیبهشت ۵۸، صفحه‌ی ۱۰؛
 ۷۴- ر. ک. «آینده‌گان»، بیست و هفتم مرداد ۵۸، صفحه‌ی ۵؛
 ۷۵- ر. ک. بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی سالانه، ۱۳۷۱، صفحه‌ی ۵۰؛
 ۷۶- «آینده‌گان»، بیست و یکم فروردین ۵۸؛
 ۷۷- «اطلاعات»، دوم شهریور ۶۴؛
 ۷۸- «آینده‌گان»، هفدهم تیر ۵۸؛
 ۷۹- همان منبع؛
 ۸۰- بازرگان، «مسایل و مشکلات سال اول انقلاب»، صفحه‌ی ۱۲۵؛
 ۸۱- «آینده‌گان»، نهم خرداد ۵۸؛
 ۸۲- «آینده‌گان»، بیست و دوم خرداد ۵۸؛
 ۸۳- همان منبع؛

* «علیه بیکاری»، نشریه‌ای بود که توسط فعالین سازمان «اتحاد مبارزان کمونیست» منتشر می‌شد. اولین شماره‌ی این نشریه در مرداد ۱۳۵۹ و آخرین شماره‌ی آن، شماره ده، در تیر ۱۳۶۰ انتشار یافت. نویسنده در این متن، به اشتباه، این نشریه را به سازمان «رزمندگان» نسبت می‌دهد. (توضیح «نگاه»)

«انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران»، بخشی از نوشته‌ی تحقیقی آصف بیات درباره‌ی جنبش تهی دستان در ایران است، که در کتابی تحت عنوان «سیاست‌های خیابانی، جنبش تهی دستان در ایران» توسط «نشر و پژوهش شیرازه»، در سال ۱۳۷۹، به چاپ رسیده است.

می‌کرد. در شکل قدیمی، تحصن مربوط بود به پناهنده شدن افراد و یا جمعی از افراد به یک مکان مقدس، تا از یک مجازات برهند و یا اعتراض‌شان را ابراز کنند. این کار مکانیزمی برای عدالت خواهی یا توسل به کمک و امداد الهی! بود، البته در جایی که قانون حکم فرما نبود. این مفهوم در آستانه‌ی ورود به عصر مدرنیته تغییر جدی کرد. در ایران از زمان سلسله‌ی قاجار (۱۷۹۷-۱۹۲۱)، مکان‌های پناهنده شدن هم مکان مقدس را در بر می‌گرفت و هم دربار سلطنتی، کلوپ اشراف، مراکز تلگراف خانه‌های عمومی، و به طور خاص سفارت خانه‌های خارجی را (خالصی، صفحات ۱۹-۲۰). تنها در دوره‌ی اخیر بود، که این واژه به مفهوم پناهندگی سیاسی، مصونیت دیپلماتیک و نظایر آن به کار رفته است. در این مفهوم تغییر یافته، دیگر تحصن کنندگان نه به قدرت مندان سیاسی و نه به حمایت الهی، متوسل نمی‌شدند. به هر حال، دلالت ضمنی این واژه کاملاً تفاوت کرده است. و در مجموع عمدتاً به عنوان یک عمل جمعی فهمیده می‌شود، که از سوی دسته‌ای از مردمی که یا می‌خواهند به طور علنی یک هدف سیاسی را به پیش ببرند و یا برای اعمال فشار بر مقامات برای رسیدن به خواسته‌هایشان، نظم و مقررات موجود را نادیده می‌گیرند. به هر حال، این مفهوم با مفهوم مدرن اشغال موقتی یک محل ترکیب شده است، که اقدام کنندگانش نه به خدا متوسل می‌شوند و نه مقامات سیاسی، بلکه فشار از طریق افکار عمومی، شیوه‌ی کار آنان است؛

۴۵- piven and cloward, "poor peoples" movements

۴۶- مصاحبه با رهام، گزارش گر امور کارگری روزنامه‌ی «پیغام امروز» در اکتبر ۱۹۹۳، این روزنامه بعد از انقلاب منتشر شد، ولی پس از مدتی در تابستان همان سال انتشارش متوقف شد؛
 ۴۷- مصاحبه با مهرداد، یکی از فعالین چپ گرای جنبش بیکاران، ژوئیه‌ی ۱۹۹۳؛
 ۴۸- همان منبع؛
 ۴۹- مصاحبه با ناصر، یکی از فعالین کارگری در خانه‌ی کارگر، دسامبر ۱۹۹۴؛
 ۵۰- چریک‌های فدایی خلق، «گزارشی از تشکیل سندیکای بیکار شده آبادان»؛

۵۱- ر. ک. «کارگر به پیش»، شماره‌ی ۵، ۵۸، صفحه‌ی ۱۱؛
 ۵۲- مصاحبه با مصطفی، یکی از رهبران سندیکای کارگران پروژه‌ای فصلی آبادان در لس آنجلس، می ۱۹۸۵؛
 ۵۳- همان منبع؛
 ۵۴- همان منبع؛
 ۵۵- همان منبع؛
 ۵۶- مصاحبه با رضا، یکی از فعالین کارگری، می ۱۹۹۳؛
 ۵۷- همان منبع؛
 ۵۸- همان منبع؛
 ۵۹- همان منبع؛
 ۶۰- «آینده‌گان»، چهارم اردیبهشت ۵۸. هم چنین «تهران مصور»، «گزارشی از خانه‌ی کارگر و سخنان کارگران بیکار»، شماره‌ی ۲، خرداد ۵۸، ۱۹۷۹، صفحات ۲۴-۲۵؛
 ۶۱- قطع نامه‌ی شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران فصلی و بیکار شده؛

۶۲- See Middle Ecst Economuic, October ۵, ۱۹۷۹, p. ۲۹

۶۳- مصاحبه با رهام؛

